

واجب دانند جوانان آنش معده بالا گرفت و
عنان طاقت زد دست رفته و چند از سرانها
بیا و لگوددی چندایش بر او نشاء میداد و در وقت
بیا امید و وقت پروردی جهان دیده کاروان بود
گفت ای یاران من ازین بد وقت شما اندیشا کم را نیک
از درون شما که یکدیگر را در می چند گودا لده بود و
شب در خانه شما خوابش بنددی یک از درون شما بر خود
خوابد تا وحشت تنهای بدیدار او منصرف کند شبی چند
در محبت او بود جدا یک بر در همایش اطلاق یافت بر دو
خورد و ستم کرد با ممداد عرب را دیدند عربان دیگر میان
بد رفت بر
سر که این زمانه شستم که بدانستم آنچه فصلت او است

ذم و نرازه زلفی

زخم دیدان دشمنی تیرست که نماید بچشم مردم
چو دید که این از جمله درون باشد که بیچاره در میان
تعیین شده است تا بوقت فرست یا زنده را فبر کن مصحت
ان بینم که مرا و اخفند بجا نیم و بر تیر چو آنرا تیر بر استوار
آرد و مهابتی از مشت زن در دل که قند رخت بر
داشته بود و چو از اخفند بگذشتند آن که چهر قیامت
که آفتاب بر کفش تافت سر برورد کاروان رفته بود
بچاره بسی بگردید ره بجایی نبردش نه وی زور وی خاک
نهاد و دل بر هلاک و می گفت
دشمنی کند بر غریبان کس که نابوده باشد نبوت است
وی درین سخن گفته بود که پادشاه نرازه در حید از لشکر
یان دور افتاده بود بالای سرش این سخن می شنید و
در نیایش نظر کرد صورت ظاهرش یا کینه و صورت

اعضا که در

Handwritten marginal notes in Persian script on the left side of the page.

Handwritten marginal notes in Persian script on the right side of the page.